مانع تشکیل دولت لبنان کیست؟

احسان شیخون

پس از استعفای دولت «حسان دیاب» به دلیل انفجار در بندر بیروت و البته پیش از آن، بحران عمیق اقتصادی و اجتماعی که سبب‌ساز اعتراضات گسترده ضددولتی شده بود، «مصطفی ادیب» ۴۸ ساله که از سال ۲۰۱۳ سفیر لبنان در آلمان بوده، پس از کسب حمایت قریب به اتفاق احزاب و جناح‌های سیاسی، از سوی «میشل عون» رئیس‌جمهور لبنان، عهده‌دار تشکیل کابینه شد.

با وجود حمایت جامعه داخلی و بین‌المللی از نخست‌وزیر جدید، اما پس از حدود یک ماه او با اعلام اینکه تلاش‌هایش برای تشکیل کابینه بدون نتیجه مانده است، از سمت خود کناره‌گیری نمود، اما چه عواملی باعث شد که ادیب خود را از تشکیل کابینه ناتوان دانسته و استعفا دهد؟

برای پاسخ به این پرسش، علاوه بر شرایط نابسامان داخلی حاکم بر لبنان، از جمله نارضایتی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، باید به خواسته‌ها، منافع و خط‌مشی‌های قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای توجه ویژه‌ای نمود که در ادامه به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱- خط‌مشی فرانسه در لبنان: پس از انفجار بندر بیروت، فرانسه بیش از سایر دولت‌های فرامنطقه‌ای سعی در به‌دست گرفتن زمام امور لبنان را داشته است. بلندپروازی‌ها و جاه‌طلبی‌های فرانسه برای نفوذ در لبنان را می‌توان در ابعاد مختلف اقتصادی، نظامی و سیاسی شناسایی نمود.

در سفر دوم مکرون به لبنان، عده‌ای از تجار سرشناس فرانسوی او را همراهی می‌کردند که از شناخته شده‌ترینشان می‌توان به «رودولف سعاده» مدیرعامل شرکت حمل‌ونقل CMA CGM اشاره نمود که اداره بندر طرابلس را در دست دارد و هم‌اکنون به دنبال کنترل بندر بیروت است.

از آنجا که روسیه و جمهوری اسلامی ایران کنترل بندرهای سوریه در مدیترانه را در دست دارند و اسرائیل نیز در نظر دارد، اداره بنادر اشدود و حیفا را در اختیار گروه بنادر بین‌المللی شانگهای چین قرار دهد، تلاش فرانسه برای کنترل بندر بیروت بیش از پیش نمایان می‌شود.

از سوی دیگر، قدرت‌گیری و گسترش حوزه اقدام ترکیه در مدیترانه که اخیراً با یافتن منابع نفت و گاز و اختلافات پیش آمده با یونان بر سر آن، به اوج خود رسیده است، پاریس را بر آن داشته که ضمن کنترل نفوذ ترکیه، بر گسترش قدرت نظامی خود در مدیترانه بیفزاید.

تأمین امنیت و لحاظ داشتن خواسته‌های رژیم‌صهیونیستی که بزرگ‌ترین متحد منطقه‌ای واشنگتن به شمار می‌رود نیز برای فرانسه حائز اهمیت است. به این ترتیب، مکرون با حمایت از نخست‌وزیری مصطفی دیاب به دنبال بازگشت ثبات سیاسی در لبنان بوده که البته از همین نقطه اختلافات پاریس و واشنگتن در مورد لبنان شعله‌ور شده است.

حمایت مکرون از «حزب‌الله» و تأکید بر نقش مهم و قانونی آن در ثبات لبنان و اعلام اینکه تحریم‌های ایالات متحده علیه سران شیعه این کشور، سبب‌ساز تشنج شده، نارضایتی واشنگتن را از سیاست‌های وی برانگیخته است.

نباید فراموش نمود که حزب‌الله نیز به کرات اعلام نموده از هر سخن و اقدام سازنده برای توافق سیاسی جدید استقبال می‌کند، به شرطی که همه احزاب لبنان با آن موافقت داشته باشند. فرانسه در تلاش است که با طرح تشکیل یک دولت «فن سالار»، زمینه از میان بردن «توافق طائف» را مهیا نماید.

توافق طائف برای ایجاد آشتی ملی و پایان دادن به جنگ‌های داخلی لبنان در سال ۱۹۸۹ منعقد شد.

یکی از بندهای مهم این توافق، به شکل‌بندی ساختار سیاسی لبنان اشاره دارد که براساس آن مسیحیان مارونی منصب ریاست‌جمهوری، مسلمانان اهل تسنن مقام نخست‌وزیری و شیعیان نیز ریاست مجلس را بر عهده دارند. اما اقدام فرانسه در تشکیل دولت فن‌سالار، زیاد به مذاق برخی قومیت‌ها و اقلیت‌های لبنانی خوش نیامد.

۲- سیاست‌های ایالات‌متحده در لبنان: حمایت از رژیم‌صهیونیستی یکی از مهم‌ترین اهداف امریکا یا به عبارت بهتر نقطه آغاز و پایان خط‌مشی‌های این کشور در منطقه است. در راستای این هدف، ایالات متحده اقدام به وضع تحریم‌های مختلفی علیه هم‌آوردان خود یعنی جمهوری اسلامی ایران، سوریه و حزب‌الله لبنان نموده که مستقیم و غیرمستقیم باعث تشتت اقتصادی و سیاسی لبنان شده است.

اعمال تحریم‌های قیصر یا همان قانون سزار با هدف بر زمین زدن اقتصاد سوریه که تلاش دارد مانع از همکاری‌ها و سرمایه‌گذاری اقتصادی- تجاری هر کشور، سازمان و فردی در سراسر جهان با مقامات حکومتی و سازمان‌های سوری شود، عملاً اقتصاد لبنان را دچار تزلزل نمود.

بانک‌های لبنانی مدت‌هاست که به‌عنوان رابط برای تجار سوری در اقتصاد جهان عمل می‌کنند؛ بسیاری از تجار و سرمایه‌داران سوری پول‌های خود را در بانک‌های لبنانی پس‌انداز کرده‌اند و معاملات خود را از مسیر لبنان به انجام می‌رسانند. از دیگر سو، اعمال تحریم‌های گوناگون علیه حزب‌الله و تجار شیعه که نقش مهمی در بنیان‌های سیاسی- اقتصادی لبنان دارند، بر ضعف اقتصادی این کشور افزوده است.

براساس توافقی که میان احزاب لبنانی و مصطفی ادیب برای انتخاب وزیر دارایی صورت پذیرفت، قرار بر این شد که این منصب از میان افراد معرفی شده امل و حزب‌الله باشد که مکرون نیز از آن حمایت نمود، اما با انتخاب چنین فردی، بدون تردید منافع و اهداف ایالات متحده در خلع ید از حزب‌الله، به نتیجه نخواهد رسید. به این ترتیب ایالات متحده، پنهان و پیدا تلاش خود را برای بر هم زدن تشکیل کابینه جدید به کار بست.

۳- خط‌مشی عربستان سعودی در لبنان: تلاش بی‌وقفه و آشکار عربستان سعودی در کنار نهادن حزب‌الله لبنان از معادلات قدرت تازگی ندارد. برای سعودی‌ها حزب‌الله همواره بازوی فرامرزی جمهوری اسلامی ایران تعریف می‌شود که در بسیاری از موارد مانع از تلاش‌های عربستان در رسیدن به اهدافش در لبنان شده است.

اقدام پادشاه سعودی در حمله به حزب‌الله لبنان از جایگاه تریبون ملل متحد نشان از این مهم است. همچنین عربستان از حمایت مصطفی ادیب توسط «سعد حریری»، رئیس جریان المستقبل که حزبی با اکثریت مسلمانان سنی است، نارضایتی خود را اعلام کرد و با تهدید حذف او از قدرت و در عوض مطرح نمودن بهاءالحریری برادر بزرگ‌تر سعد، آشکارا مخالفت خود را با تشکیل کابینه جدید نشان داد.

رخدادهای فوق‌الذکر که موانع مهمی در تشکیل کابینه توسط مصطفی ادیب گردیده است، لبنان را در وضعیت حادی قرار داده است که «میشل عون» این کشور را در آستانه ورود به جهنم می‌داند. دور از انتظار نخواهد بود که در صورت تطویل بحران در لبنان، مشابه آنچه در عراق و سوریه رخ داده، در این کشور نیز مشاهده شود.

تحلیل

سایه سنگین توافق امریکا بر مذاکرات بین‌الافغانی

صلح با طالبان از داخل تونل جنگ

سیدعباس حسینی

سرانجام پس از آزادی حدود ۴۰۰ زندانی باقی‌مانده و بسیار خطرناکی که طالبان اسامی آنها را به دولت افغانستان داده بود، به دنبال تأیید این رهایی در «لویه جرگه مشورتی صلح» در کابل، در ۲۲ شهریور ۱۳۹۹ و پس از سال‌ها چشم‌انتظاری مذاکرات بین‌الافغانی میان هیئت‌های طالبان و دولت افغانستان در دوحه، پایتخت قطر، جایی که دفتر سیاسی طالبان در آن موقعیت دارد و طی سال‌های اخیر دولت این کشور زمینه حضور آزادانه و فعالیت سیاسی را به رهبران زیر تحریم بین‌المللی طالبان داده است، آغاز شد.

نکته قابل توجه در آغاز این مذاکرات، اوج‌گیری دامنه جنگ در افغانستان، همزمان با آغاز و پیگیری مذاکرات صلح بین‌الافغانی است. گزارش‌های منابع امنیتی در افغانستان نشان می‌دهد که طالبان موج جدیدی از افزایش حملات خود را برای «امتیازگیری» در مذاکرات سیاسی در اقصی نقاط افغانستان آغاز کرده است و از سوی دیگر، دولت افغانستان نیز در تلاش برآمده که طالبان نتواند تصرفات جدیدی داشته باشد. همزمان با شروع چانه‌زنی‌های سیاسی در میدان مذاکرات، کش‌مکش‌های نظامی نیز در میدان جنگ در سراسر افغانستان ادامه یافت تا تعیین‌کننده سطح معادلات و معاملات سیاسی در دوحه شود. در این زمینه، زلمی خلیلزاد، نماینده ویژه امریکا برای صلح افغانستان، آب پاکی را بر دستان افغان‌ها ریخت و آن، اینکه به گفته او، بدون دستیابی به توافق سیاسی، احتمال اینکه طالبان آتش‌بس را قبول کند، بعید به نظر می‌رسد.

درحالی‌که رویکردهای ضد و نقیض و اختلاف‌برانگیز خلیلزاد پیش از آغاز مذاکرات بین‌الافغانی بر کسی پوشیده نمانده بود، او و امریکا این رویکرد را در جریان نزدیک به سه هفته از آغاز این مذاکرات ادامه دادند که با انتقادهای جدی در داخل افغانستان همراه شد. در ادامه این مذاکرات، این رویکرد امریکا و همچنین همراهی طالبان با آن، روی دیگر خود را نشان داد.

دستورالعملی که روی آن توافق نشد

با آغاز مذاکرات بین‌الافغانی، براساس توافقی که بین طرفین صورت گرفت، یک مجمع عمومی با حضور همه اعضای دو هیئت شکل گرفت و یک گروه تماس ۱۰ نفری با حضور پنج چهره کاربردی و نخبه دو طرف ایجاد شد. هدف از ایجاد گروه تماس، ایجاد و نهایی‌سازی یک طرز عمل کاری یا چارچوب برای پیشبرد مذاکرات و ارائه آن به مجمع عمومی بود، اما با وجود نزدیک به سه هفته مذاکرات، دو طرف نتوانستند روی این طرز عمل به توافق نهایی دست یابند.

در این مدت، مذاکرات گروه تماس بسیار جنجال‌برانگیز بوده است؛ به‌گونه‌ای که پس از سه هفته، دو طرف همچنان روی دو محور به توافق نرسیده‌اند. درحالی‌که این مذکرات در گروه تماس صرفاً برای ایجاد یک چارچوب کاری جهت شروع مذاکرات و پیشبرد آن بوده است و مسائل و مباحث اصلی باید در طول مذاکرات مطرح و مورد بحث قرار می‌گرفت، به گفته یک عضو هیئت افغانستان در این مذاکرات، طالبان با مطرح کردن مسائل اختلاف‌برانگیز و حساس و تلاش برای رسیدن به توافق در این موارد، پیش از آغاز مذاکرات، به نوعی خواستند حرف آخر خود را همان اول بزنند و در صورتی که دولت افغانستان توافق نکند، حاضر به ادامه مذاکرات رسمی نباشند.

یکی از دو مورد اختلافی، به گفته مقام‌های طالبان، مبنا قرار دادن توافقنامه امریکا با این گروه در مذاکرات بین‌الافغانی است. به گفته مولوی خیرخواه، یک عضو هیئت طالبان، اگر هیئت افغانستان نپذیرد گفت‌وگوهای صلح کنونی براساس توافق طالبان با امریکا آغاز شود، بحث در مورد دیگر مسائل فایده‌ای ندارد. این در حالی است که دولت افغانستان خواستار مبنا قرار گرفتن مصالح و منافع مجلس علیای افغانستان و همچنین تصمیم‌ها و پیشنهادهای لویه جرگه مشورتی صلح در مذاکرات بین‌الافغانی است. در این مورد، به نظر می‌رسد که امریکا با اعمال فشار بر گروه طالبان، به‌گونه‌ای سایه سنگین منافع خود را بر مذاکرات بین‌الافغانی گسترانده است. با تأکید طالبان بر مبنا قرار گرفتن توافق این گروه با امریکا، بار دیگر نقش رهبری و تعیین‌کننده افغان‌ها در مذاکرات صلح با این گروه نادیده گرفته شده و خواسته‌های افغانی به حاشیه رانده می‌شود. امریکا در طول ۱۱ دور مذاکره با طالبان برای دستیابی به توافق صلح، تعهدات جدی خارج از صلاحیت‌های خود و به نیابت از دولت افغانستان به طالبان داد، بدون اینکه نمایندگان این دولت در جریان مذاکرات حضور داشته باشند. به دنبال این مذاکرات، امریکا تعهداتی که به طالبان داده بود را به زور و فشار بر دولت افغانستان قبولاند. حال که اساس مذاکرات، مباحث داخلی است و ربطی به امریکا پیدا نمی‌کند، طالبان تأکید می‌کند توافق این گروه با امریکا باید مبنای مذاکرات بین‌الافغانی باشد، تا امریکا همچنان نقش و جایگاه محوری خود را در این مذاکرات نیز داشته باشد. این پیش‌شرط به نوعی هم منافع امریکا را تأمین می‌کند و هم دیدگاه طالبان را تحقق می‌بخشد که دولت افغانستان را به‌عنوان طرف مذاکرات قبول ندارد.

> روند مذاکرات بین‌الافغانی با توجه به اینکه گروه طالبان هیچ انعطافی در بیان پیش‌شرط‌ها و خواسته‌های خود نشان نمی‌دهد، یک روند طولانی، سخت و پیچیده خواهد بود که صحبت در هر مورد اساسی و مهم، یک بن‌بست جدی خواهد بود

نکته جنجالی دیگر اینکه طالبان پیشنهاد داده است در صورت بروز اختلاف در روند مذاکرات، مطابق فقه حنفی فیصله گردد و با اقلیت‌ها مطابق شریعت عمل شود. این پیش‌شرط غیرمنتظره دیگر طالبان، با هدف به حاشیه راندن شیعیان افغانستان و حامی آن در سطح منطقه، به خصوص جمهوری اسلامی ایران نیز با واکنش‌های جدی در داخل این کشور مواجه شد و معاون دوم ریاست جمهوری افغانستان در مورد آن تأکید کرد: «اینکه کسی بیاید و بگوید که ما با اهل تشیع مانند سایر اقلیت‌های دینی مطابق شریعت اسلامی برخورد می‌کنیم، معنایش آن است که گویا شیعیان مانند پیروان ادیان غیر از اسلام، از چوکات* شریعت خارج هستند و شما می‌خواهید با آنان در چوکات شریعت معامله کنید. این نوع برخورد هم در تضاد با اندیشه و مکتب امام ابوحنیفه است و هم مغایر با اصول دینی و حقوقی و یک نوع توهین به شیعه و مذهب جعفری محسوب می‌شود.» واکنش‌های گسترده به این پیش‌شرط طالبان سبب شد که در نهایت، این گروه نیز واکنش نشان بدهد و خاطرنشان کند که «ما می‌خواهیم برای طرز عمل مذاکرات یک اساس را بگذاریم که اگر اختلافی در جریان مذاکرات پیش آمد، در چارچوب شریعت اسلامی و براساس مذهب حنفی حل شود. این مسئله مشکلی برای شیعه‌ها به وجود نمی‌آورد. بحث حقوق شیعیان در افغانستان زمانی مطرح می‌شود که مذاکرات به مرحله بحث بر سر قانون اساسی جدید افغانستان برسد.» وزارت امورخارجه ایران هم به این پیش‌شرط طالبان واکنش نشان داد و تأکید کرد که «حقوق اقلیت‌ها در افغانستان با هیچ معامله پشت‌پرده‌ای نمی‌تواند از بین برود.»

■■■

هرچند منابعی از هیئت افغانستان به روزنامه اطلاعات روز، چاپ کابل گفته‌اند که اختلاف بر سر مبنای فقهی مذاکرات میان گروه‌های تماس دو طرف حل شده است و دو طرف توافق کرده‌اند که حقوق، احوال شخصیه و اصول مذهبی شیعیان و اقلیت‌های دینی دیگر در کشور، بی‌تبعیض رعایت شود، اما این گروه همچنان بر تصمیم خود پابرجاست که مذاکرات بین‌الافغانی زیر سایه توافق طالبان با امریکا پیش برود.

آنچه مشخص است، روند مذاکرات بین‌الافغانی با توجه به اینکه گروه طالبان هیچ انعطافی در بیان پیش‌شرط‌ها و خواسته‌های خود نشان نمی‌دهد، یک روند طولانی، سخت و پیچیده خواهد بود که صحبت در هر مورد اساسی و مهم، یک بن‌بست جدی خواهد بود. نکته اساسی در جریان سه هفته گذشته این است که هیئت افغانستان همواره تأکید کرده که مذاکرات براساس خواست و پیشنهادهای مردم این کشور و به معنی واقعی کلمه، بر محور افغانی پیش برود، اما محور قرار دادن توافق با امریکا از سوی طالبان، قطعاً مسیر این مذاکرات را نیز منحرف خواهد ساخت.

از سوی دیگر، ادامه جنگ از سوی طالبان و کشاندن آن به مناطقی که قبلاً امن بودند و بی‌توجهی به برقراری آتش‌بس، بیش از پیش دیوار بی‌اعتمادی مردم را به این گروه بالاتر خواهد برد و زمینه ادغام سیاسی اجتماعی این گروه در جامعه، پس از توافق صلح احتمالی را دشوار خواهد ساخت. یگانه راه شکست بن‌بست در این مذاکرات، این خواهد بود که گفت‌وگوهانه بر محور امریکایی که بر محور خواست مردم افغانستان پیش‌برود و دو طرف مذاکره، به خصوص طالبان، خواسته مردم را بپذیرد.

*** در گویش هرات به چارچوب و قالب گفته می‌شود.**

چالش

جمهوری آذربایجان و ارمنستان در جنگی که تمامی ندارد

زخم کهنه تزار بر رخسار قفقاز

سیدنعمت‌الله عبدالرحیم‌زاده

سه ماه بود که آرامش بر منطقه قره‌باغ کوهستانی یا ناگورنو قره‌باغ حاکم شده بود، اما با اعلام وزارت دفاع آذربایجان در صبح روز شنبه وضعیت به‌طور کلی تغییر کرد. وزارت دفاع جمهوری آذربایجان مدعی حملات خمپاره‌ای نیروهای مسلح ارمنستان به مواضع و شهرک‌های مرزی خود و تلفاتی از میان نظامیان و غیرنظامیان شد و وعده انجام اقدامات تلافی‌جویانه را از سوی واحدهای پیشرفته ارتش جمهوری آذربایجان داد. در مقابل، نیکول پاشینیان، نخست‌وزیر ارمنستان خبر از حمله نیروهای آذربایجانی به شهرک‌های مسکونی ارمنستان در این منطقه داد و وزارت دفاع این کشور هم سقوط چند بالگرد و پهپاد و انهدام چندین تانک آذربایجانی را اعلام کرد. به این ترتیب، دور جدید درگیری بین دو کشور بعد از آرامشی کوتاه از سر گرفته شده است و با اعلام وضعیت جنگی از سوی دو طرف و حکومت محلی منطقه، انتظار می‌رود چرخه جنگ و آتش‌بس بار دیگر به جریان بیفتد.

میراث تزاری

ریشه جنگ در منطقه قره‌باغ به سال‌ها و قرن‌های دور بازمی‌گردد؛ زمانی که اقوام ترک‌زبان با هجوم به این منطقه اقوام بومی آنجا از جمله گرجی‌ها و ارمنیان را از جلگه‌های حاصلخیزش بیرون کرده و آنها را بیشتر به سمت مناطق کوهستانی راندند. درگیری بین اقوام در قرون بعد باعث شکل‌گیری وضعیت پیچیده‌ای شد، به‌نحوی که با وجود تسلط ترک‌زبان‌ها بر بخش‌های جلگه‌ای و رانده شدن اقوام دیگر به مناطق کوهستانی، اما در برخی مناطق، روستاهای ترک‌زبان در میان ارتفاعات ارمنی‌نشین قرار داشتند و برخی از روستاهای ارمنی‌نشین هم در مناطق جلگه‌ای و در میان ترک‌زبان‌ها قرار گرفته بودند. حکومت تزاری از این اختلاف قومی در منطقه به نفع خود بهره‌برداری می‌کرد تا اینکه یک‌دستی قومی مانعی بر سلطه آن بر منطقه نباشد. قانون مصوب ۱۸۶۷ در زمان تزار الکساندر دوم مشهور به قانون اصلاحات اداری سرزمین قفقاز و قفقاز جنوبی، به همین منظور تدوین شد و تقسیمات اداری به صورتی ترسیم شد تا ترکیب قومیتی به‌خصوص در مناطق مرزی ادارات حفظ شود. در نتیجه، جدایی منطقه قفقاز از روسیه بعد انقلاب اکتبر باعث شد تا زمینه برای برخوردهای قومی فراهم شود. ایالت گنجه طبق تقسیم‌بندی قانون ۱۸۶۷ که منطقه قره‌باغ را نیز شامل می‌شود، نمونه کاملی از این وضعیت بود، به‌نحوی که بنابر آمار ۱۹۶۱، تعداد مسلمان‌های این ایالت دو برابر مسیحیان بود، اما در منطقه قره‌باغ کوهستانی، اکثریت با ارمنی‌های بود؛ چراکه ۱۶۵ هزار نفر از اهالی این منطقه ارمنی بودند و در مقابل، مسلمانان یا به عبارت دیگر ترک‌زبانان ۵۹ هزار نفر از سکنه منطقه را تشکیل می‌دادند. این ترکیب جمعیتی باعث شد تا ارمنستان از ابتدا ادعای مالکیت بر منطقه داشته باشد تا اینکه بتواند بین ترک‌های ساکن در آذربایجان و امپراتوری عثمانی مانع طبیعی کوهستانی ایجاد کرده باشد. در مقابل، ترک‌ها تفکیک به مناطق جلگه و کوهستانی گنجه را غیرقابل قبول می‌دانستند و مخالف وجود حکومت خلقی ارمنی‌ها بر بخش کوهستانی قره‌باغ شدند. اختلاف‌ها تا آنجا پیش رفت که نخستین جنگ بین ارمنی‌ها و ترک‌ها یک سال بعد انقلاب اکتبر و با مداخله کشورهای امپراتوری عثمانی به نفع ترک‌ها و نیروهای انگلیسی به نفع ارامنه شکل گرفت؛ جنگی که چهار سال طول کشید.

آتش زیر خاکستر

اختلاف در مورد تعیین وضعیت قره‌باغ کوهستانی بعد از نخستین جنگ و شکست ترک‌ها ادامه یافت. با وجود اینکه کمیته انقلابی آذربایجان در اطلاعیه ۳۰ نوامبر ۱۹۲۰ قره‌باغ کوهستانی، زانگور و نخجوان را بخش جدایی‌ناپذیر جمهوری سوسیالیستی ارمنستان دانسته، این موضوع را به رسمیت شناخته و این موضوع از سوی کمیته انقلاب ارمنستان تأیید شده بود، اما سیاست مسکو بر مبنای خط‌مشی تزارها بود و بر این مبنا، حاکمیت بر نخجوان و قره‌باغ کوهستانی در اصلاحیه قانون اساسی شوروی مصوب ۱۹۴۸ به جمهوری آذربایجان داده شد. مشت آهنین استالین مجال اعتراض به ارمنی‌ها نمی‌داد، اما با مرگ او و آمدن نیکیتا خورشچف این احساس برای ارمنی‌ها ایجاد شد که می‌توانند صدای خود را به مسکو برسانند و عریضه ارمنی‌های قره‌باغ به مسکو در ۱۹۶۳ و اعتراض به تبعیض و تجاوزات جمهوری آذربایجان به این منظور انجام شد. تظاهرات ۱۹۶۵ در ایروان، پایتخت ارمنستان و تشکیل گروه‌های زیرزمینی و مخفی مثل حزب ملی متحد یا فدراسیون انقلابی ارمنی و تهیه و پخش نقشه‌ای از ارمنستان بزرگ شامل قره‌باغ از جمله فعالیت‌های ارمنی‌ها بود که گاه از سوی مسکو و کاگ‌ب سرکوب می‌شد. سیاست مسکو برای ادامه دادن خط مشی تزاری درخصوص مناقشه قره‌باغ در طول حکومت شوروی ادامه یافت و حتی فضای باز سیاسی میخائیل گورباچف به نام گلاسنوست نیز تغییر در این سیاست ایجاد نکرد و تمام تلاش‌ها و امیدهای ارمنی‌ها به گلاسنوست بی‌نتیجه ماند. نتیجه این سیاست وضعیتی را به وجود آورده بود که آتش اختلافات در زیر خاکستری مخفی بماند که مسکو با سیاست تزاری خود روی آن پاشیده بود و کافی بود تا سلطه مسکو تضعیف شود تا خاکستر بر باد رفته و آتش دوباره زبانه بکشد و کشتار سومقاییت در فوریه ۱۹۸۸ تحقق همین واقعیت بود و آتشی از اختلاف و درگیری را برافروخت که تا امروز ادامه دارد.

وضعیت قره‌باغ

تجربه درگیری دو طرف از کشتار «سومقاییت» در ۱۹۸۸ تا اعلام استقلال قره‌باغ در سپتامبر ۱۹۹۱ و شروع درگیری‌ها و کشتار خواجه‌لی در فوریه ۱۹۹۲ تا توافقنامه ترک مخاصمه تهران در می ۱۹۹۲ و شکست سریع آن و ادامه درگیری‌ها در سال‌های بعد همگی حکایت از این دارد که وضعیت قره‌باغ بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان به سادگی در مورد آن و دستیابی به نتیجه‌ای بادوام صحبت کرد. در واقع، قرن‌ها کشمکش بین دو قوم اصلی منطقه چنان بر این وضعیت سایه انداخته که اندک نقطه مشترکی را هم به جا نگذاشته است تا اینکه بتوان با اتکای آن اختلاف بین این دو را حل و فصل کرد. جدای از سابقه تاریخی، موقعیت جغرافیایی قره‌باغ کوهستانی نیز مزید بر علت شده است، زیرا ارتفاعات قره‌باغ جدای از منابع طبیعی، تسلط ژئوپلتیک بر جلگه و دشت‌های آذربایجان دارد و همین امر باعث می‌شود جمهوری آذربایجان در موقعیت آسیب‌پذیری قرار بگیرد و باکو نتواند استقرار حاکمیت ارامنه را چه به صورت خودمختار و چه به صورت بخشی از ارمنستان قبول کند.

عامل خارجی را باید بر عوامل تاریخی و ژئوپلتیک افزود، زیرا از زمان شروع جنگ در یکصد سال قبل تا جنگ‌های بعد از فروپاشی شوروی و درگیری سه ماه قبل، کشورهای خارجی به صورت مستقیم و غیرمستقیم در این درگیری‌ها نقش داشته‌اند. ترکیه از زمان امپراتوری عثمانی و جنگ ۱۹۸۸ تا ترکیه مدرن خود را بخشی از مناقشه می‌داند و همواره از جمهوری آذربایجان حمایت کرده و در مقابل ارمنستان و حکومت محلی قره‌باغ به نام جمهوری آرتساخ ایستاده است. در مقابل، ارمنستان عضو پیمان امنیت جمعی به رهبری مسکو است و با تکیه به این پیمان اطمینان دارد که در صورت بروز یک جنگ همه‌جانبه با آذربایجان می‌تواند پای روسیه را به وسط بکشاند و با استفاده از حمایت نظامی روسیه، وضعیت جنگ را به نفع خود تغییر دهد. حمایت قابل‌توجه امریکایی‌های ارمنی‌تبار و لابی قدرتمند آنان در کنگره امریکا یا نقش نه‌چندان سازنده کشورهای اروپایی و به‌خصوص سازمان امنیت و همکاری اروپا از دیگر عوامل خارجی دیگر است که وضعیت را پیچیده‌تر کرده و باعث شده تا همچنان آتش درگیری بین دو طرف حفظ شود.

در واقع، هر دو طرف با تکیه بر حامیان خارجی و ادعاهای تاریخی این تصور را دارند که می‌توانند برنده نهایی در جدال بر سر ناگورنو قره‌باغ باشند و به همین علت نیز تمام پیشنهادها و طرح‌ها از سوی میانجی‌گران بین‌المللی به نتیجه‌ای نرسیده است.

اووه هالباخ، کارشناس مسائل قفقاز در بنیاد علم و سیاست برلین، دو سال پیش گفته بود: «پیدا کردن یک راه‌حل برای مناقشه قره‌باغ کاری بس دشواری است، زیرا این مناقشه بیش از ۲۳ سال ادامه داشته است و آذربایجان و ارمنستان همواره یکدیگر را به جنگ تهدید می‌کنند. بر سر هرگونه راه‌حلی کار شده است؛ از جمله راه‌حل مرحله‌ای یا تعویض مناطق صحبت‌های زیاد شده، اما هیچ یک از این راه‌حل‌ها نتیجه‌ای نداد.»

روشن است که وضعیت در این دو سال هم تغییری نکرده است و باز هر دو طرف یکدیگر را به شروع درگیری متهم می‌کنند تا بهانه‌ای برای ادامه درگیری داشته باشند. از این‌رو، می‌توان تکرار حوادث سال‌های گذشته را برای این درگیری و درگیری‌های بعدی انتظار داشت به این معنا که هر دو طرف سعی می‌کنند با استفاده از نیروی نظامی بخت خود را برای یکسره کردن مناقشه بیازمایند و در صورتی که مشاهده کردند امکان رسیدن به این نتیجه را ندارند، آنگاه تن به مصالحه موقتی دهند تا نوبت به درگیری بعدی و آزمون دیگری برسد.